

از نقد فمینیسم بورژوازی تا نفرت از امتیازهای مردانه

انقلاب اکتبر و مسئله‌ی زنان

نویسنده: امید بهرنگ

ویراستار: ساسان دانش

پیش در آمد

تغییر در ترتیب این نوشتار تا حدودی بررسی تئوری و پراتیک بلشویک‌ها را دشوار می‌کند، زیرا حزب بلشویک تا پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در مورد مسئله‌ی زنان تحت تاثیر نظریه‌های رایج انترناسیونال دوم بود. در نتیجه بدون بررسی آن نظرگاه‌ها، نمی‌توان به درک عمیق تری از عملکرد بلشویک‌ها دست یافت. افزون بر این، نمی‌توان گسست انقلابی لنین از درک‌های رفرمیستی غالب بر انترناسیونال دوم در مورد زنان را به قدر کافی برجسته کرد.

به هرروی، ترتیب روشمند این سلسله نوشتار بر این مبنا بود که نخست به نظریه‌های مارکس و انگلس و عملکرد انترناسیونال اول و دوم در مورد زنان بپردازد و پس از آن تجربه‌ی شوروی مورد بررسی قرار گیرد. اما با اختصاص یافتن شماره چهار نشریه "سامان نو" به اکتبر ۱۹۱۷ به مناسبت نودمین سالگرد انقلاب شوروی، موجب شد که این بخش زودتر منتشر شود.

برای پرهیز از طولانی شدن مقاله، در این متن به طور عمده به مشی و عملکرد بلشویک‌ها در دوران اولیه‌ی انقلاب اکتبر می‌پردازیم. نیاز به تاکید است که بررسی انقلاب اکتبر بدون توجه به تحولات سه دهه‌ی پس از انقلاب جامعه شوروی ممکن نیست. زیرا برخی معتقدند انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، در همان فردای پیروزی شکست خورد. به نظر نگارنده، این بی‌مسئولیتی نسبت به تاریخ است که بدینسان تلاش میلیون‌ها زن و مردی که آگاهانه می‌خواستند جهان را دگرگون کنند، نادیده انگاشته شود. بدیهی است که نخستین تجربه‌ی طبقه کارگر برای پی‌ریزی جامعه‌ی نوین با اشتباه‌های بسیار (در برخی زمینه‌ها سنگین) همراه بود. اما با مشاهده‌ی این اشتباه‌ها نمی‌توان بر این تجربه‌ی تاریخی خط بطلان کشید. طبقه کارگر بدون برخورد دیالکتیکی به جنبه‌های مثبت و منفی این تجربه‌ی تاریخی و سنتر آنها در سطحی بالاتر نمی‌تواند مدعی سازماندهی جامعه‌ی سوسیالیستی در قرن بیست و یکم باشد.

بلشویک‌ها در مورد مسئله‌ی زنان با تضادهای واقعی، پیچیده و عظیمی دست و پنجه نرم کردند. تضادهایی که امروز نیز طبقه کارگر در سطح و شکل دیگر و شرایطی به مراتب پیچیده‌تر با آنها روبروست. در نتیجه، کمونیست‌ها بدون نگرش عمیق و همه‌جانبه از این تجربه‌ی بزرگ بشری نمی‌توانند به درک درستی از مسئله‌ی زنان دست یابند.^۱

کمیته‌ی اجرایی مرکزی از شوراهای اتحاد شوروی و شورای ملیت‌ها تشکیل شده است. این مراجع از حقوق کاملاً مساوی برخوردارند. شورای کمیسارهای خلق، مرجع اجرایی کمیته‌ی مرکزی است. اجرای مصوبه‌ها و قطعنامه‌های این شورا در سراسر اتحاد شوروی لازم هستند.

در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی حق رأی همگانی وجود ندارد. پرولتاریا به هنگام در دست گرفتن قدرت، در اکتبر ۱۹۱۷، فریب احترام به دموکراسی صوری را نخورد و دیکتاتوری خود را برنشاند، در نتیجه، پیدایش محدودیت‌های چندی در حقوق انتخاباتی امری منطقی است. بنابر قانون اساسی شوروی تمام افراد بیشتر از هیجده سال، چه زن، چه مرد که دارای شرایط زیر باشند، می‌توانند در انتخابات شرکت کنند یا انتخاب شوند:

۱- همه‌ی کسانی که درآمد خود را از طریق کار مفید یا انجام کارخانگی و فراهم آوردن امکان کار دیگران در خارج از خانه (به طورمثال زنان خانه‌دار و یا تمام افرادی که به نگهداری اطفال کارگران اشتغال دارند و...) به دست می‌آورند.

۲- سربازان ارتش سرخ.

۳- همه‌ی افرادی که شرایط ۱ و ۲ را دارند ولی قدرت کارشان را از دست داده‌اند.

۴- خارجی‌هایی که در سرزمین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی زندگی و کار می‌کنند.

کسانی که حق انتخاب کردن دارند و و نه حق انتخاب شدن، حتا اگر شامل رده بندی بالا نیز باشند، عبارتند از:

- ۱- کسانی که در پی سود از کارمزد وری استفاده می‌کنند.
- ۲- کسانی که درآمد آنها از کارشان سرچشمه نمی‌گیرد.
- ۳- تجار و واسطه‌های تجاری.
- ۴- راهبین و عمال مسالک و مذاهب.
- ۵- کارکنان و ماموران پلیس سابق و همچنین اعضای خاندان سلطنتی.
- ۶- افرادی که به اختلال حواس دچارند یا تحت قیمومیت هستند.
- ۷- کسانی که توسط دادگاه‌ها محکوم شده‌اند.

دو یادداشت از "سامان نو":

* آندره نین در سال ۱۹۲۲ از برخی نوشتارهای ۱۹۰۵ لنین در باره‌ی شوراها بی‌خبر بود. چون یکی از مهم‌ترین نوشته‌های اولیه لنین درباره‌ی رابطه‌ی حزب و شوراها که در پاسخ به دیدگاه یکی از اعضای برجسته‌ی کمیته‌ی مرکزی جناح بلشویک به نام کنونیانتس (رادین) نوشته شد تا سال ۱۹۴۰ انتشار نیافت.

** اشاره شد که آندره نین این نوشتار را در سال ۱۹۲۲ نوشته است. دورانی که سال‌ها از تصاحب قدرت سیاسی شوراها به دست بوروکراسی حزبی می‌گذشت. اینکه دقیقاً از چه زمانی شوراها قدرت سیاسی خود را از دست داده‌اند به یکی از مهم‌ترین موارد پژوهشی جنبش سوسیالیستی مبدل شده است. بهر روی این بخش از نوشتار آندره نین، یک تصویر کلی از شکل‌گزینش و کنش شورایی در دوران پس از پیروزی انقلاب اکتبر به دست می‌دهد.



آغازی نو

بدون شک انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، نقطه عطف نوینی در مسیر رهایی زنان محسوب می‌شود. تاریخ بشر به طور مشخص جنبش رهایی زن تا آن زمان چنین جهشی را تجربه نکرده بود. زنان - به ویژه زنان کارگر - پیشگامان این انقلاب بودند. آذرخش انقلاب در فوریه ۱۹۱۷، توسط زنان کارگر شعله‌ور شد. انقلابی که به انقلاب سوسیالیستی اکتبر منجر شد و مسیر تاریخ قرن بیستم را رقم زد. زنان کارگر و دهقان نقش موثری در پیروزی و تثبیت این انقلاب ایفا کردند.

برای نخستین بار در طول تاریخ جهان، انقلابی به وقوع پیوست که رهایی زن، آگاهانه در دستور کار آن قرار داشت. طی فرمان‌های انقلابی کوتاه و قاطع در همه‌ی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی حقوق زن و مرد برابر اعلام شد. به رسمیت شناختن حق رای، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق طلاق و ممنوع شدن ازدواج اجباری، آزادی سقط جنین، از میان برداشتن تفاوت حقوقی میان کودکان "مشروع و نامشروع"، برابری دستمزد میان زن و مرد، به رسمیت شناختن مرخصی دوران بارداری و ایجاد مهد کودک‌ها و آزادی همجنس‌گرایان و... مجموعه‌ای از قوانین انقلابی بودند که به رهایی زنان یاری رساندند.

لنین در جولای ۱۹۱۹، گفت: "هیچ حزب دمکراتیک، حتا در پیشرفته‌ترین جمهوری‌های بورژوازی نتوانست طی دهه‌ها یک صدم کاری که ما در اولین سال حکومت‌مان در مورد حقوق زنان انجام دادیم را انجام دهد." ^۲ وی در دومین سالگرد پیروزی انقلاب افزود: "ما در یک کشور عقب مانده‌ی اروپایی در طول دو سال کارهایی جهت رهایی زنان و دستیابی به برابری زنان با "جنس قوی" انجام دادیم که طی ۱۳۰ سال در مجموعه "جمهوری‌های پیشرفته‌ی" دمکراتیک جهان انجام نگرفت." ^۳

هرگز ادعاهای لنین غلوآمیز نبودند. پس از گذشت نزدیک به یک قرن از انقلاب اکتبر، هنوز در بیشتر کشورهای جهان این حقوق با چنین صراحت و شفافیتی رسمیت نیافته است. شاید برای کسانی که امروز در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری زندگی می‌کنند، برآورده ساختن چنین حقوقی کار چندان مهمی نبوده است. اما برای پرهیز از چنین قضاوتی باید روسیه ۱۹۱۸ را با کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری آن زمان مقایسه کرد تا عمق دستاوردهای انقلاب اکتبر را در مورد زنان بهتر درک کرد. زنان، در آن دوره فقط در کشورهایی چون فنلاند و نیوزیلند حق رای داشتند. در فرانسه، مهد انقلاب بورژوازی تا پس از جنگ جهانی دوم، یعنی حدود سی سال پس از انقلاب اکتبر هنوز زنان از حق رای محروم بودند و حدود نیم قرن پس از آن یعنی تا سال ۱۹۷۴، سقط جنین در این کشور غیر قانونی بود.

انقلاب اکتبر، چشم انداز نوینی به روی آزادی بشریت گسترد و معیارهای نوینی برای رهایی زنان ارائه داد. تا آن زمان هیچ انقلابی به این میزان نقش سنتی زن را به چالش نکشیده بود. در همین انقلاب بود که روابط اجتماعی میان زن و مرد و کلیه‌ی اندیشه‌

های سنتی مرتبط با آن به طور مستمر زیر سؤال قرار گرفتند. زنان و مردان طی دوره‌ی کمونیسم جنگی و سال‌های پس از آن در کلوب‌های عمومی، مجموعه مناسبات اجتماعی میان زن و مرد را به نقد می‌کشیدند و ایده‌های مردسالارانه را به مصاف می‌طلبیدند، از نقد نقش کار خانگی در برده نگهداشتن زن گرفته تا نقد اخلاق پوسیده‌ی روابط جنسی و نقد افکار و فرهنگ سنتی در عرصه‌های مختلف میان زن و مرد.

در سپتامبر ۱۹۱۹، آنیسا آرماند یکی از رهبران برجسته‌ی جنبش رهایی زن در کشور شوراهای، در کشاکش جنگ داخلی اعلام کرد: "اگر رهایی زنان بدون کمونیسم قابل تصور نباشد، کمونیسم نیز بدون رهایی زنان قابل تصور نیست." ^۴ دیدگاهی که هنوز بسیاری از "کمونیست‌های" امروز نیز از درک آن عاجز هستند. این دیدگاه

برای نخستین بار در طول تاریخ جهان، انقلابی به وقوع پیوست که رهایی زن، آگاهانه در دستور کار آن قرار داشت

دیالکتیکی عمیق، حاصل پراتیک انقلابی میلیون‌ها زن کارگر و دهقان در روسیه بود که به صحنه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی گام نهاده بودند. انقلاب اکتبر (همچون کمون پاریس) بیان گسستی تاریخی از انقلاب‌های بورژوازی قرن هیجده و نوزده بود و به همین دلیل نقطه‌ی عطف نوینی برای رهایی بشریت و به ویژه رهایی زنان محسوب می‌شود. ناگفته نماند که این آغاز نوین تاریخی از همان نخست با محدودیت‌های عینی و ذهنی مشخصی روبرو شد.

در انقلاب اکتبر رابطه‌ی تنگاتنگ بین مشی عمومی و پایه‌ای انقلاب (چگونگی نابود کردن ساختار کهن و پی افکندن طرح نو و سامان‌یابی کلی جامعه) با خط مشخص انقلاب در مورد رهایی زن چشمگیر بود. چگونگی برخورد به مسئله‌ی زنان، به میزان سنج این انقلاب نیز بدل شد. به جرات می‌توان گفت درجه‌ی درستی و نادرستی عملکرد کلی بلشویک‌ها در زمینه‌ی ساختمان سوسیالیسم در ارتباط با مسئله‌ی زنان نیز قابل ارزیابی بود. بی جهت نبود که اولین محدودیت‌های عینی در سال‌های آغازین انقلاب در مورد مسئله‌ی زنان، هر چه برجسته‌تر آشکار شد و اولین عقب‌نشینی‌ها از دستاوردهای انقلاب نیز در مورد مسئله‌ی زنان رخ داد و سرانجام، شکست زنان در امر رهایی خویش، به نشانه‌ی شکست این انقلاب در اهداف خود بدل شد. چنانچه پیشاپیش هدف رهایی زنان تضعیف نمی‌شد و طی پروسه‌ای به





ساروا اولیانوف
خواهر نین

آرماند اینسی

کروپسکایا

کنار نهاده نمی‌شد، شوروی از یک کشور سوسیالیستی نمی‌توانست به کشوری سرمایه داری تغییر ماهیت دهد. اما برای بررسی این روند، اشاره‌ای کوتاه به مشی و عملکرد بلشویک‌ها در دوره‌ی پیش از انقلاب ضروری به نظر می‌رسد.

پیش از انقلاب اکتبر

همانگونه که اشاره شد، چگونگی برخورد بلشویک‌ها با مسئله‌ی زنان تحت تاثیر اندیشه‌های غالب انترناسیونال دوم بود. به دلیل رشد و گسترش مبارزات زنان، توجه انترناسیونال دوم به مسئله‌ی زنان جلب شد و شعار حق رای برای زنان، توسط انترناسیونال مورد قبول واقع شد. شعاری که زمانی مورد مخالفت برخی از رهبران انترناسیونال دوم قرار داشت. دفاع از حق رای زنان، کارکردی متناقض برای انترناسیونال دوم داشت. از یک سو بیان تاکید بر اهمیت مسئله‌ی زنان و توجه طبقه کارگر به این موضوع بود و از سوی دیگر گرایش‌های رو به رشد پارلمنتاریستی و رفرمیستی درون انترناسیونال دوم را نیز پاسخ می‌داد. گرایشی که به زنان به ویژه زنان کارگر به مثابه منبعی برای جمع‌آوری رای می‌نگریست نه به عنوان یک نیروی اجتماعی که می‌تواند محرک انقلاب پرولتری باشد.

افزون بر این، بلشویک‌ها مانند بیشتر احزاب سوسیال دمکرات عضو انترناسیونال دوم، مسئله‌ی زنان را یک مسئله‌ی رفرمیستی و فقط دمکراتیک می‌پنداشتند.^۵ از نظر سوسیال دمکرات‌ها مطالبات زنان خصلتی بورژوا دمکراتیک داشت که می‌توانست در چارچوب نظام سرمایه داری تحقق یابد. آنان برای مقابله با نفوذ زنان بورژوا در جنبش زنان بر مطالبات اقتصادی زنان کارگر (مانند برابری دستمزد میان زن و مرد و ایجاد مهد کودک‌ها و...) تاکید داشتند.^۶ زنان سوسیالیست در آن دوره تصور می‌کردند تنها از این طریق می‌توان تمایز خود را با زنان بورژوا نشان داد و مانع سازش طبقاتی و دنباله‌روی زنان کارگر از زنان بورژوا شد. از نظر سازمانی نیز مدافع ایجاد تشکلات زنان کارگر بودند که مستقل از زنان بورژوا باشد.

حزب بلشویک، این دیدگاه و مشی را در مورد مسئله‌ی زنان، طی سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷، به پراتیک گذاشت. برخورد بلشویک‌ها به مسئله‌ی زنان تحت تاثیر ویژگی‌های مبارزه‌ی طبقاتی در روسیه نیز بود. استبداد تزاریسم جای چندانی برای پارلمنتاریسم باقی نمی‌گذاشت. در نتیجه برای بلشویک‌ها بسیج زنان فقط بر مبنای حق رای چندان کارکردی نداشت. ویژگی دیگر، رقابت شدید میان بلشویک‌ها با بورژوازی لیبرال روسیه بر سر رهبری مبارزات علیه تزار بود. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شکاف عمیقی میان طبقه کارگر و بورژوازی لیبرال را نشان داد، شکافی که با حمایت بورژوازی از جنگ جهانی اول بسیار عمیق‌تر شد. این شکاف زمینه‌ی سیاسی چندانی برای اتحاد بلشویک‌ها با فمینیست‌های بورژوا باقی نگذاشت. همین شرایط سیاسی مشخص به موازات روش انقلابی نین در فراز و نشیب و تدارک انقلاب، موقعیت بلشویک‌ها را در مورد جنبش رو به رشد زنان روسیه تعیین کرد.

جنبش زنان تا سال ۱۹۰۵، در کشور روسیه وجود نداشت. پیش از آن تشکلات محدودی از زنان تحصیل کرده موجود بود که بیشتر شامل فمینیست‌های آریستوکرات بودند. این تشکلات، سواد آموزی زنان را تبلیغ می‌کردند، به سازماندهی کارهای خیریه می‌پرداختند و در مواقع جنگ، زنان را برای تولید یونیفرم ارتش تشویق و آماده می‌کردند. بیداری واقعی زنان به طور گسترده با آغاز انقلاب بورژوا دمکراتیک ۱۹۰۵ آغاز شد. برای نخستین بار روسیه، شاهد جلسه‌های عمومی بود که زنان در مورد حقوق‌شان سخن می‌گفتند. در فوریه ۱۹۰۵، یک تشکلات سراسری فمینیستی به نام "اتحادیه زنان برای حقوق برابر" توسط زنان طبقه متوسط (روشنفکران، معلمان، خبرنگاران) ایجاد شد که به سرعت رشد کرد و توجه بسیاری از زنان کارگر را به خود جلب کرد. این تشکل، خواهان اصلاحات بورژوا رادیکالی در زمینه‌ی حقوق سیاسی زنان بود، حقوقی مانند برابری در مقابل قانون، حق رای بدون تبعیض جنسیتی، ملی و مذهبی. هر چند بیشتر فعالان این اتحادیه به خواسته‌های اقتصادی زنان کارگر توجهی نشان نمی‌دادند، با این حال همین تشکلات با ۸۰۰۰ عضو نقش فعالی در انقلاب ۱۹۰۵ ایفا کردند. جهت‌گیری‌های کلی سیاسی این تشکل به طیف چپ روسیه نزدیک بود.

همزمان، تشکل لیبرال فمینیستی "حزب مترقی زنان" فعالیت می‌کرد که علیرغم پافشاری بر خواسته‌های اقتصادی زنان کارگر و دهقان و خواسته‌های حقوقی زنان، سیاست سازشکارانه‌ای را تبلیغ می‌کرد. "حزب مترقی زنان" تشکلی قانون‌گرا بود و با مبارزه‌ی انقلابی مخالفت می‌کرد. حتا با این استدلال که اعتصاب کارگران به زیان زنان و کودکان است با آن مخالفت می‌کرد. این تشکل قادر به گردآوری نیروی چندانی نشد ولی رهبران آن همواره در برابر احزاب چپ جبهه می‌گرفتند.

با گسترش صفوف زنان کارگر در مراکز تولیدی و صنعتی، نقش زنان در مبارزات کارگری برجسته‌تر شد. کارگران طی اعتصاب‌های پی در پی توانستند تزار را وادار کنند که کار شبانه‌ی زنان و کودکان را به طور قانونی لغو کنند. با وجود اینکه زنان همانند مردان در انقلاب ۱۹۰۵ و اعتصاب‌های کارگری شرکت داشتند، اما سوسیال دمکراسی روسیه نفوذ چندانی بین زنان نداشت. این ضعف تا زمان انقلاب اکتبر و حتا پس از آن نیز پابرجا بود. زنان



کارگر تمایلی به عضویت در حزب یا سندیکاهای کارگری نداشتند. برای مثال در سال ۱۹۰۷، فقط ۴/۴ درصد از اعضای سندیکای صنایع نساجی را کارگران زن تشکیل می‌دادند که هیچ تناسبی با تعداد گسترده‌ی زنان کارگرشاغل در این بخش نداشت. در کنگره‌ی ششم حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷، از تعداد ۱۷۱ نماینده، فقط ده تن یعنی حدود ۶ درصد نمایندگان، زن بودند. حتی پس از انقلاب یعنی در سال ۱۹۲۲، تعداد زنان عضو حزب به ۸ درصد رسید.

بلشویک‌ها تلاش می‌کردند زنان کارگر را از جلسه‌های فمینیست‌های بورژوا دور کنند. آنان روی خوشی به شکل مستقل زنان نشان نمی‌دادند، حتی با تلاش‌های رفقای زنی چون کولنتای نیز چندان همراهی نمی‌کردند. برای مثال زمانی که اولین تلاش کولنتای به بار نشست و توانست تعدادی از زنان کارگر را در پترزبورگ متشکل کند فعالان محلی حزب از همکاری برای برگزاری جلسه‌ی زنان دریغ کردند. وقتی که کولنتای و زنان کارگر به محل جلسه‌ی خود در یکی از کلوب‌های کارگری رسیدند بر سر در محل نوشته بود: "جلسه‌ی زنان ملغی شد و جلسه‌ی فردا فقط برای مردان است." به همین دلیل فعالیت کلوب زنان کولنتای چندان پا نگرفت.

ولی علیرغم این مانع‌تراشی‌ها، زنانی چون کولنتای به تلاش‌های خود ادامه دادند و سرانجام این تلاش‌ها منجر به کلوب مطالعاتی شامل ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر از زنان و مردان آگاه آن دوره شد که دو سوم شرکت کنندگان، زن بودند. این کلوب نیز به واسطه‌ی اختلاف‌های آشکار و شدید سیاسی میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها از رونق افتاد. عده‌ای نیز تحت عنوان اینکه زنان روشنفکر نباید در جلسه‌های زنان کارگر حضور داشته باشند مانع از شرکت کولنتای در این گردهمایی‌ها شدند.

طی سال‌های انقلاب ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸ زنان یک پنجم اعضای کلوب‌های کارگری (که شش هزار تن عضو داشت) را تشکیل می‌دادند. بیشتر این زنان، باسواد و زیر ۲۵ سال بودند. نخستین کنگره‌ی زنان روس که در دسامبر ۱۹۰۸ تشکیل شد آیینی تمام‌نمای رابطه‌ی زنان فمینیست با زنان سوسیالیست

بود. این کنگره، توسط گروه‌های مختلف زنان برای اتحاد با یکدیگر تشکیل شده بود. شعار کنگره این بود: "جنبش زنان، چه پرولتری، چه بورژوایی، باید برای همه‌ی زنان باشد."

بلشویک‌ها در ابتدا مخالف شرکت در این کنگره بودند، اما زمانی که با علاقه‌ی زنان کارگر به حضور فعال در این کنگره روبرو شدند به ناچار در این کنگره شرکت کردند. ریاست هیأت نمایندگی بلشویک‌ها در این کنگره بر عهده‌ی یک مرد بود. این امر نشانه‌ی ضعف و محدودیت آشکار این حزب با موضوع زنان بود. هیأت نمایندگی تلاش داشت بر توهم زنان کارگر نسبت به فمینیست‌های بورژوا غلبه کند و همکاری میان آنها را به حداقل رساند. ضمن اینکه آماده بود تا در اولین فرصتی که کنگره با خواسته‌های آنان به توافق نرسد آنجا را ترک کنند. در مقابل، منشویک‌ها خواهان اتحاد وسیع و دمکراتیک میان زنان در کنگره بودند که منطبق بر مشی سیاسی‌شان مبنی بر اتحاد با بورژوازی لیبرال بود. حدود ۵۰ جلسه پیش از برگزاری کنگره تشکیل شد که ۵۰۰ تا ۶۵۰ زن در آن شرکت کردند. با این وجود، تعداد نمایندگان زن کارگر در کنگره بسیار محدود بود. از ۱۰۵۳ نماینده‌ی حاضر در این کنگره فقط ۴۵ نفر نماینده‌ی زنان کارگر بودند. زنان از سه قشر متفاوت در این کنگره حضور داشتند، عده‌ای از زنان طبقات حاکم، تعداد محدودی از زنان کارگر و اکثریت با زنان روشنفکر و تحصیل کرده‌ی وابسته به اقدار مرفه جامعه بود که تمایلی به اتحاد سیاسی با بلشویک‌ها نداشتند.

جلسه‌های کنگره شاهد مشاجرات سیاسی شدید بود. فمینیست‌های بورژوا بر حقوق فردی و مشترک زنان تاکید داشتند و خواهان اتحاد زنان، صرف نظر از پیوندهای حزبی و طبقاتی بودند. در مقابل، بلشویک‌ها باور داشتند که زنان طبقات مختلف از حقوق متفاوتی برخوردارند و باید به اشکال مختلف، برای حقوق جمعی خود مبارزه کنند و بر تشکل جداگانه و مستقل زنان کارگر تاکید داشتند. در روز پایانی کنگره، نمایندگان بلشویک جلسه را ترک کردند. اما منشویک‌ها در جلسه ماندند. کولنتای در آن دوره با منشویک‌ها سمت‌گیری داشت، اما مواضع وی در این کنگره با هر دو جناح حزب سوسیال دمکرات متفاوت بود. گرچه نظریه‌های کولنتای در مورد مسئله‌ی زنان از نظر کیفی با دیگر سوسیالیست‌های آن دوره متفاوت نبود، اما کولنتای تاکید داشت که در مورد مسئله‌ی زنان، باید تضاد بین سوسیالیست‌ها و فمینیست‌ها را مشخص کرد.

با شکست انقلاب ۱۹۰۵، رکودی در اوضاع سیاسی کشور صورت گرفت و فعالیت‌های سیاسی، با سرکوب و یا بسیار محدود شدند. این وضعیت تا اعتلای دوباره‌ی جنبش کارگری در روسیه ادامه داشت. طی سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴، پدیده‌ی جالبی در جنبش کارگری این کشور اتفاق افتاد. در بسیاری از اعتصاب‌های کارگری، زنان کارگر مطالبات مشخص خود را طرح می‌کردند. حتی برخی از اعتصاب‌های بزرگ در اعتراض به برخوردهای مردسالارانه و توهین آمیز سر کارگرها و با کارکنان بخش اداری

طی سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴، پدیده‌ی جالبی در جنبش کارگری این کشور اتفاق افتاد. در بسیاری از اعتصاب‌های کارگری، زنان کارگر مطالبات مشخص خود را مطرح می‌کردند



کارخانه‌ها نسبت به زنان کارگر آغاز شد. زنان می‌خواستند که هنگام سخن گفتن، ادب رعایت شود و سخنان رکیک ممنوع شود. این امر نشان از رشد آگاهی نسبت به مسئله‌ی زن در میان زنان کارگر بود.

در سال ۱۹۱۳، اولین مراسم هشت مارس، روز جهانی زن در روسیه علیرغم فضای پلیسی برگزار شد و حدود هزار نفر در آن مراسم شرکت کردند. پیش از این مراسم، روزنامه پروادا (ارگان بلشویک‌ها) ستونی را به چاپ نامه‌های زنان کارگر اختصاص داد. به پیشنهاد لنین به دلیل افزایش ارسال نامه‌ها برای این ستون، نشریه‌ی جداگانه‌ای به نام "زنان کارگر" انتشار یافت. این نشریه مورد استقبال قرار گرفت و در سطح وسیعی پخش شد و تا شروع جنگ جهانی اول، نشریه‌ی "زنان کارگر" هفت شماره انتشار یافت. سرمقاله‌ی شماره‌ی اول این نشریه که توسط پلیس توقیف شد به تفاوت میان بلشویک‌ها و بورژوا فمینیست‌ها اختصاص یافت.

جنگ امپریالیستی، شکاف و آنتاگونیسم میان زنان سوسیالیست با فمینیست‌های بورژوا را عمیق‌تر کرد. تمام گروه‌های فمینیست در واگن میهن پرستی تزاریسم جای گرفتند و مدافع جنگ شدند. جنگ تأثیرات تعیین‌کننده‌ای بر زندگی زنان کارگر داشت. از یک سو به دلیل شرکت مردان در جنگ تعداد زنان کارگر روبه‌فزونی گذاشت و از سوی دیگر جنبش کارگری که طی اولین ماه‌های جنگ سرکوب شده بود، توسط زنان کارگر دوباره قد برافراشت. روحیه‌ی انقلابی در میان زنان کارگر گسترش چشمگیری یافت. در همان دوران، زنان کارگر "شورش-های نان" را در سن پترزبورگ و مسکو آغاز کردند. در ژانویه ۱۹۱۷، در یک گزارش پلیس مخفی آمده بود که زنان، بیشتر از مردان به انقلاب نزدیک‌تراند، زنان انبار باروتی هستند که با یک جرقه منفجر می‌شوند و چنین نیز شد.

حتا وقتی زنان کارگر سن پترزبورگ در ۱۹۱۷، در تدارک برگزاری مراسم هشت مارس، روز جهانی زن بودند رهبران محلی بلشویک در ابتدا از آنان خواستند که مراسمی آرام برگزار کنند، اما زنان کارگر کمیته‌های دفاع ایجاد کردند و اعتصاب به راه انداختند، اعتصاب‌هایی که به سرعت گسترش یافت و حزب بلشویک نیز با آنها همراه شد. ۲۰۰ هزار کارگر ابزارهای کار را بر زمین نهادند و بدینسان انقلاب فوریه ۱۹۱۷، آغاز شد و به سرنگونی تزاریسم منتهی شد.

در پی این انقلاب، حداقل دستمزد برای کارگران تعیین شد، ۴ روبل برای زنان، ۵ روبل برای مردان در حالی که پیش از آن، زنان نصف مردان دستمزد دریافت می‌کردند.

زنان در انقلاب فوریه نقش پیشرو و بسزایی ایفا کردند، اما این نقش چندان ادامه نیافت. لنین در آوریل ۱۹۱۷، تأکید ویژه‌ای بر فعالیت سیاسی زنان کرد و بیان داشت: "زنان اگر در زندگی سیاسی شرکت نکنند، نمی‌توان از دمکراسی کامل و پایدار سخنی گفت تا چه رسد به سوسیالیسم." ^۷ به پیشنهاد لنین،

دفتر زنان حزب تشکیل شد و نشریه‌ی "زنان کارگر" دوباره انتشار یافت. تیراژ این نشریه به ۴۰ تا ۵۰ هزار رسید. این نشریه به افشای جنگ، افشا و مبارزه با کار کودکان، خواست هشت ساعت کار و مسایل مربوط به جنبش زنان در روسیه و خارج از آن پرداخت. حزب، کلوب‌های بسیاری ایجاد کرد که فعال کردن زنان کارگر غیر حزبی از اهداف پایه‌ای آن بود.



کولنتای در شورای شهر ۱۹۱۸

دستاوردهای اکتبر و جهش فکری لنین

با پیروزی انقلاب اکتبر همه‌ی علایم و نشانه‌هایی که تبلور نابرابری زن و مرد بود، به طور رسمی و قانونی از میان برداشته شد. شش هفته پس از پیروزی قیام مسلحانه‌ی اکتبر، ازدواج مدنی جایگزین ازدواج مذهبی در کلیسا شد. در ۱۹ دسامبر همان سال، حق طلاق به رسمیت شناخته شد و پروسه‌ی آن بسیار ساده شد، به طوری که در صورت توافق دو طرف، طلاق همان لحظه جاری می‌شد و در صورت مخالفت یکی از طرفین، دادگاه کوتاهی تشکیل می‌شد که در آن هیچ شاهد و دلیل و مدرکی، لازم نبود. در نتیجه، اتحاد جماهیر شوروی تنها کشوری در جهان بود که در آن آزادی طلاق متحقق شد. اختیار قانونی مرد بر زن و فرزند لغو شد. انتخاب نام خانوادگی مشترک به توافق طرفین واگذار شد. حق ارث از میان برداشته شد. زایمان زنان بیمارستان‌ها رایگان شد. داشتن فرزند کمتر برای آزادی زنان تبلیغ می‌شد و بر همین مینا در نوامبر ۱۹۲۰، سقط جنین نیز قانونی شد و بدین طریق اتحاد جماهیر شوروی اولین کشور اروپایی بود که سقط جنین را قانونی کرد.

بلشویک‌ها و به طور مشخص لنین می‌دانستند که برابری قانونی به معنای برابری واقعی نیست و بدون تغییر پایه‌های اقتصادی خانواده‌ی سنتی، برابری زن و مرد ممکن نیست. لنین بسیار شفاف و با صراحت تأکید کرد: "علیرغم تمامی قوانینی که زن را آزاد می‌کند، زن همچنان برده‌ی کار خانگی است. حرکت به سوی آزادی واقعی زن، زمانی آغاز می‌شود که یک مبارزه‌ی همه جانبه به رهبری پرولتاریای در قدرت، علیه کارخانگی صورت گیرد و روند تبدیل کار خانگی به اقتصاد سوسیالیستی در سطحی گسترده نیز آغاز شده باشد." ^۸ کولنتای نیز جدایی

آشپزخانه از ازدواج را رفرمی هم‌تراز با جدایی کلیسا از دولت دانست. همه‌ی اینها نشانه‌ی جهت‌گیری‌های انقلابی حزب بلشویک در ارتباط با رهایی زنان بود. گرچه هنوز درک روشنی از اقتصاد سوسیالیستی در میان بلشویک‌ها وجود نداشت و مهم‌تر از آن گرایش عمومی آنان این بود که فقط با شاغل شدن هر چه بیشتر زنان، ستم بر زنان از بین خواهد رفت.

در آن دوره بلشویک‌ها برای محدود کردن کار خانگی، سازمان دادن مهد کودک‌ها، رستوران‌های عمومی، لباسشویی‌های عمومی و کارگاه‌های وصله پینه کردن عمومی را در دستور کار خود قرار دادند. طی سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۰، نود درصد جمعیت پتروگراد در رستوران‌های عمومی غذا می‌خوردند. این میزان در مسکو به ۶۰ درصد می‌رسید. طی سال ۱۹۲۰، تقریباً ۱۲ میلیون نفر در شهرها از رستوران‌های عمومی استفاده می‌کردند. برای کاستن بار زنان در زمینه‌ی مراقبت از کودک، بر وظایف دولت در برابر کودکان تاکید شد و حتی اعلان شد که "مسئله‌ی کودکان، مسئله‌ی دولت است." (به جنبه‌های متناقض و نادرست این مبحث در انتهای مقاله خواهیم پرداخت).

حزب و دولت پرولتری نه تنها قوانینی را به نفع زنان به تصویب رساند، بلکه با سازماندهی و فراخواندن زنان، کارزارهای توده‌ای گسترده‌ای برای تحقق اهداف خویش سازمان داد. طبق رهنمود لنین "رهایی زنان کارگر، مسئله‌ی خود زنان کارگر است."^۹ بدین منظور اولین کنفرانس زنان بلشویک در ۱۹ نوامبر ۱۹۱۷، فراخوانده شد که هشتاد هزار زن را نمایندگی می‌کرد. یک سال بعد، اولین کنفرانس زنان کارگر با حضور ۱۱۴۷ نماینده‌ی زنان کارگر و دهقان از نواحی مختلف کشور برگزار شد. در این کنفرانس طرح‌هایی برای رهایی زنان از قید و بند کار خانگی، تبلیغ زندگی کمونی و مبارزه برای از بین بردن تن‌فروشی به تصویب رسید. مباحث اصلی این کنفرانس توسط انیسا آرماند و الکساندرا کولنتای (که در دوره‌ی جنگ امپریالیستی به بلشویک‌ها پیوست) تدوین شد. لنین قاطعانه تاکید کرد: "تجربه‌ی تمام جنبش‌های آزادیبخش نشان داد که پیروزی انقلاب به میزان شرکت زنان در آن بستگی دارد." در هشتمین کنگره‌ی حزب در مارس ۱۹۱۹، کولنتای تاکید کرد که ستم بر زنان موجب می‌شود که زنان نتوانند در زندگی سیاسی شرکت کنند و "باید با شرایطی که منجر بر ستم بر زن می‌شود مبارزه کنیم تا بتوانیم زن را از قید مادر بودن و کارخانگی آزاد کنیم."^{۱۰}

در سپتامبر ۱۹۱۹، دبیرخانه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب، کمیته‌ای به نام "ژنوتدل" سازمان داد. مسئولیت این کمیته با انیسا آرماند بود. "ژنوتدل" رهبری کلیه‌ی فعالیت‌ها را در ارتباط با زنان در سراسر کشور بر عهده گرفت. تیراژ نشریه‌ی ماهانه‌ی این نهاد به نام "زنان کمونیست" به سی هزار رسید. یکی از اهداف "ژنوتدل"، تشویق زنان برای عضویت در حزب و رفع کمبودهای حزب در این زمینه بود. تا آن زمان تعداد زنان حزب به ۴۵۲۹۷ نفر (حدود ۷/۴ درصد کل اعضای حزب) رسیده بود. "ژنوتدل"

واحد محلی کنفرانس نمایندگان زنان کارگر و دهقان را در نواحی مختلف سازمان داد. در اواخر سال ۱۹۲۳، تعداد کل نمایندگان به ۵۸۰۰۰ نفر رسید که چند میلیون زن را نمایندگی می‌کردند. دوره‌ی نمایندگی، ۲ تا ۳ ماه بود. "ژنوتدل" موفق شد که زنان را در سطحی گسترده در گیر اداری امور جامعه و دولت کند. این نمایندگان در ایجاد موسسات کمونی، همچون ناهارخوری‌های عمومی، مراقبت از کودکان و مهد کودک‌ها فعالیت می‌کردند. برخی نمایندگان در دادگاه‌های خلق نقش قضایی را نیز بر عهده داشتند. یکی از مهم‌ترین وظیفه‌ی "ژنوتدل" سوادآموزی توده‌های زن بود. "ژنوتدل" همچنین کارزارهایی برای حضور زنان در حمایت از جنگ داخلی سازمان داد، خدمات پزشکی و تامین ارتباطات ارتش سرخ و یاری رساندن به کودکان بی‌سرپرست و خانواده‌های سربازان از جمله فعالیت‌های زنان بود. بررسی دقیق فعالیت‌های "ژنوتدل" به مقاله‌ای جداگانه نیاز دارد.

تجربه‌ی زنان بلشویک در بسیج زنان مناطق عقب مانده، مانند مناطق مسلمان نشین آسیای شایان توجه است. بلشویک‌ها با وجود داشتن قدرت سیاسی ناچار بودند تا مدت‌ها به شکل مخفی در میان زنان این مناطق به فعالیت روشنگرانه بپردازند و آنان را نسبت به ماهیت ضد زن فرهنگ پدرسالارانه و مذهبی آگاه کنند. این شیوه برخورد آگاهانه، با این درک تصمیم‌گیری شده بود که زنان محروم این مناطق دواطلبانه و به شکل توده‌ای رسوم و سنن ارتجاعی را زیر سؤال برند و بتوانند خود، حجاب و روبنده از سر بردارند و آن را در آتش بسوزانند.

کلیه‌ی دستاوردهای انقلابی فوق، محصول تلاش آگاهانه و فعالیت شبانه روزی هزاران هزار زن کمونیست بود. زنانی چون آنیسا آرماند که سرانجام به علت شدت کار از پای افتاد و در اکتبر ۱۹۲۰، به مرض وبا درگذشت.

تعمیق درک کمونیست‌ها از مسئله‌ی زن محصول چنین تلاش‌هایی ارزنده‌ای بود. درک نظری پرولتاریای در قدرت، زمانی ارتقا یافت که درعمل با آن روبرو شد و با آن دست و پنجه نرم کرد. زمانی که پرولتاریا در حال تلاش برای جایگزینی ساختار نوین با مناسبات کهنه است، شناخت از ماهیت این مناسبات، به طور مشخص شناخت از ستم بر زن و مکانیسم‌های این ستم، همه جانبه‌تر می‌شود. این مسئله در مصاحبه‌ی تاریخی لنین با کلارا زتکین در مورد مسئله‌ی زنان در پاییز سال ۱۹۲۰، انعکاس یافته است.^{۱۱} سخنان لنین بیان شناخت ژرف او از این مسئله و مهم‌تر از آن نشانه‌ی گسست او از درک‌هایی است که تا آن زمان در جنبش کمونیستی رایج بود. این مصاحبه نشان می‌دهد که چگونه برای نخستین بار در تاریخ، طبقه کارگر به حل مسئله‌ی زنان به طور عملی می‌پردازد و آن را از چارچوب انقلاب‌های بورژوایی خارج می‌کند. برای نخستین بار، حل یکی از مهم‌ترین تضادهای جامعه‌ی بشری به دیکتاتوری پرولتاریا گره می‌خورد. دغدغه‌های لنین در این مصاحبه در نقد آنچه که خود "پیش



کلارا زتکین

داوری‌های ادبیات فمینیستی" می‌نامد ذره‌ای امتیاز دادن به مردسالاری نیست بلکه نشانه‌ی تلاش او برای در اختیار گرفتن مسئله‌ی زنان توسط پرولتاریا و خارج کردن آن از دست بورژوازی است. شاهد این مدعا، بحث‌های عمیقی است که لنین در مورد نقش کار خانگی در برده نگه داشتن زنان ارایه می‌دهد.

تاکید لنین بر کار خانگی در برده نگه داشتن زنان و اینکه چگونه زنان بی‌معناترین و طاقت‌فرساترین زحمات را در آشپزخانه و امور خانوادگی را همچون باری دایمی بر دوش می‌کشند، قابل توجه است. مهم‌تر از آن لنین نقش مردانی را که به راحتی همچون آقا و ارباب شاهد این صحنه‌ها هستند زیر سؤال می‌برد. لنین "امتیاز و مقام شوهر"، "حقوق باستانی شوهر"، "وابستگی تام به شوهر" و "سلطه‌ی مردان" را به چالش می‌کشد و مبارزه با بینش "برده - صاحب" را، هم در حزب و هم در میان مردم جزئی از وظایف سیاسی فعالان حزب می‌داند. لنین در این مصاحبه برای نخستین بار در توصیف بسیاری از کمونیست‌ها می‌گوید "باید نقاط حساس طرز فکر آنان درباره‌ی زنان را خراش داد. تا یک فرد عامی ظاهر شود." ^{۱۲} این امر نشانه‌ی پیشرفتی کیفی و مهم در نقد نفوذ دیدگاه‌های مردسالارانه در میان کمونیست‌هاست. نفرت لنین از هر گونه امتیاز مردانه و هر گونه ستم و تبعیض (حتا زمانی که بر زنان طبقات دارا روا می‌شود) و ضرورت اتخاذ روش‌های انقلابی برای حل این مسئله، انعکاس گسست جدی از بینش و روش غالب برانترناسیونال دوم نسبت به مسئله‌ی زنان بود. لنین این پرسش گزنده را طرح می‌کند که چرا تعداد زنان در حزب و اتحادیه‌های کارگری کم هستند. لنین در مورد سازمان‌یابی زنان، تفکر دگماتیستی که ضرورت ایجاد گروه‌های ویژه برای کار در میان زنان را نمی‌پذیرند و تنها به یک شکل سازمانی (اتحادیه کارگری) کفایت می‌کنند را نقد می‌کند. در همین ارتباط او با فراخوانی، همه‌ی کمونیست‌ها را به مطالعه و تحقیق در زمینه‌ی چگونگی سازمان‌یابی زنان، تشویق می‌کند. اگر چه در تفکر لنین عناصری از نگرش سیاسی پیشین حزب بلشویک نسبت به مسئله‌ی زنان (به طور مشخص تاکید بیش از اندازه بر مسئله‌ی زنان کارگر) موجود است، اما کافی است مصاحبه لنین با کلارا زتکین را با مشی حزب بلشویک در دوران پیش از انقلاب ۱۹۱۷، مقایسه کرد تا تفاوت‌ها آشکار شود. هر چند لنین فرصت تعمیق این مباحث را در عرصه‌ی نظری نیافت تا این گسست را همه‌جانبه‌تر بیان کند اما روشن است که وی به بینش دیالکتیکی عمیق‌تری نسبت به مسئله‌ی زنان دست یافته بود. هم او بود که برای نخستین بار بر زوایای تاریک بینش و عملکرد مردسالارانه‌ی مردان کمونیست نور افکند.

متأسفانه این پیشرفت تاریخی لنین در مورد مسئله‌ی زنان، نه تنها در حزب بلشویک و جنبش کمونیستی جهان (به ویژه تا دهه‌ی شصت میلادی) چندان پیگیری نشد، بلکه هنوز بسیاری از نیروهایی که خود را کمونیست می‌دانند نیز این پیشرفت را به رسمیت نشناخته‌اند. کمتر حزب یا گروه چپی موجود است که حاضر باشد آن خراشی را که لنین از آن نام برد بر تفکر، مشی و عملکرد خود نسبت به مسئله‌ی زنان وارد کند. کمتر جریان چپی است که با شنیدن عبارت‌های "امتیازهای مردانه" و "تشکل ویژه‌ی زنان" چهره برنتابد و آن را بیان تفرقه در صفوف طبقه کارگر نداند. امروز، به رسمیت شناختن دستاوردهای انقلاب اکتبر بدون به رسمیت شناختن دیدگاه‌های پیشرفته‌ی لنین نسبت به مسئله‌ی زنان، بی‌فایده است.

پیچیدگی‌ها و محدودیت‌های واقعی!

بلشویک‌ها تصور می‌کردند که قادرند پایه‌های مادی ستم بر زن را به سرعت از بین ببرند. این درک انعکاسی از دیدگاه عمومی آنها در زمینه‌ی پیشرفت سریع انقلاب پرولتری در سطح جهان و گذار سریع به جامعه‌ی کمونیستی بود. ^{۱۳} اما واقعیت بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی بود که آنان تصور می‌کردند. به ویژه در زمینه‌ی حل مسئله‌ی زنان، مشکلات، محدودیت‌ها و تناقض‌های زیادی در مقابل تحولات انقلابی نمایان شد.

بلشویک‌ها در مهم‌ترین پراتیک انقلابی دوران اولیه قدرت‌گیری، یعنی پیشبرد جنگ داخلی، نتوانستند بر تقسیم کار سنتی میان زن و مرد در برخورد به مسئله‌ی نظامی غلبه کنند. تقسیم کاری که مبارزه‌ی نظامی را وظیفه‌ی مردان و فعالیت‌های پشت جبهه را وظیفه‌ی زنان می‌دانست. روشن است که بدون حمایت و شرکت فعالانه‌ی زنان در زمینه‌های مختلف، جنگ داخلی به پیروزی دست نمی‌یافت و بلشویک‌ها برای شرکت زنان در مبارزه‌ی نظامی کوشیدند. اما تعداد کل زنانی که در جنگ داخلی جنگیدند محدود بود. طبق آمار سال ۱۹۲۰، تعداد زنان در ارتش سرخ ۷۳۸۵۸ نفر بود که از میان آنان ۱۸۵۴ نفر در جنگ کشته و زخمی شدند، رقمی که قابل قیاس با مجموع کشته‌ها و زخمی‌های کل ارتش سرخ نبود.

با این حال، گروه‌های کوچکی از زنان تفنگچی، سازمان داده شدند که حفاظت از قطارهای زرهی را بر عهده داشتند. همچنین بخشی از وظایف انتظامات شهری نیز بر عهده‌ی زنان بود و در مواقعی که شهر توسط نیروهای ضد انقلاب اشغال می‌شد آنان نیز به نبرد مسلحانه روی می‌آوردند. بخش کوچکی از زنان نیز در گروه‌های پارتیزانی ارتش سرخ سازماندهی شدند. اما در مجموع، بیشترین نقش زنان در ارتباط مستقیم با جنگ محدود به ارایه‌ی خدمات پزشکی، پیشبرد تبلیغات سیاسی و کسب اطلاعات از دشمن بود. دلایل اینکه چرا جنگ داخلی از این تقسیم کار سنتی رنج می‌برد به بررسی جداگانه‌ای نیاز دارد. امری که بی‌ارتباط به چگونگی تکامل جنگ در ابتدای قرن بیستم و استراتژی‌ها و تاکتیک‌های نظامی و تکنیک‌های جنگی نبوده



است. به هر روی، این نقش محدود زنان در مبارزه‌ی نظامی به طور خود به خود، تقسیم کار سنتی در جامعه یعنی نگهداری از فرزند و پخت و پز توسط آنان را تقویت می‌کرد.

از اواخر سال ۱۹۱۸ تا اواخر سال ۱۹۲۰، نه میلیون روسی در اثر جنگ داخلی، گرسنگی، سرما و بیماری‌های واگیردار در گذشتند. تولید کشاورزی به ۵۰ درصد سال‌های پیش از جنگ و تولید صنعتی به ۲۰ درصد سال ۱۹۱۴ رسید. در نتیجه، بیکاری ابعاد وحشتناکی به خود گرفت. تحت فشارهای ناشی از چنین وضعیتی آرزوهای زنان برای رهایی که در فرمان‌های دولت انقلابی و فعالیت‌های "ژنوتدل" جلوه می‌کرد، مدام کمرنگ شد. مسئله‌ی تنازع بقا به مشکل اصلی جامعه بدل شد.

در دوران کمونیسم جنگی یکی از طرح‌ها، دستیابی زنان به اشتغال کامل بود. در آن دوره اشتغال زنان در دستور کار همه‌ی نهادهای دولتی و اتحادیه‌های کارگری قرار گرفت. بلافاصله پس از اکتبر تمامی کمیته‌ها و اتحادیه‌های کارگری به درخواست زنان برای کار به طور مساوی برخورد می‌کردند. اما در همین دوران وقتی بیکاری ابعاد گسترده‌ای یافت، خود به خود بسیاری از کارخانه‌ها و بنگاه‌ها زنان را اخراج می‌کردند و مردان را به جای آنان استخدام می‌کردند. بسیاری فکر می‌کردند تنها معیار موثر علیه بیکاری احیای قدرت تولیدی کشور به هر قیمتی است.

پس از پایان جنگ داخلی، بلشویک‌ها در زمینه‌ی اقتصادی ناچار شدند از سیاست کمونیسم جنگی عقب نشینی کنند و لنین سیاست اقتصادی نوین موسوم به نپ را فرموله کرد. از نظر لنین این یک عقب نشینی اجباری برای احیای اقتصاد کشور بود. روشن بود که دیگر، سیاست کمونیسم جنگی به دلیل پایان جنگ نمی‌توانست ادامه یابد و جنبش انقلابی توده‌ای نیز نمی‌توانست به طور دائمی در اوج باقی بماند. اما سیاست اقتصادی نوین، عوارض منفی خود را به همراه داشت که بیشترین زبان آن بر دوش زنان سنگینی کرد. تاریخ یک بار دیگر نشان داد چگونه رشد مناسبات سرمایه‌داری به ناگزیر، نابرابری میان زن و مرد را تقویت می‌کند.

طی دوران سیاست اقتصادی نپ، بیکاری رشد بیشتری یافت. از رقم یک صد و هفتاد و پنج هزار نفر در ژانویه ۱۹۲۲، به رقم یک میلیون و دویست و چهل هزار نفر در ژانویه ۱۹۲۵ رسید. زنان به خاطر مهارت کمتر بیشتر از مردان در معرض بیکاری قرار گرفتند. "ژنوتدل" که در مقابل محدود کردن حقوق زنان مقاومت می‌کرد، پافشاری می‌کرد که دستکم در مشاغل که زنان و مردان از مهارت یکسانی برخوردارند، زنان در اولویت اخراج قرار نگیرند. اما پایبندی بر این سیاست‌ها چندان امکان‌پذیر نبود. در اوایل ۱۹۲۴، "ژنوتدل" حتی ناچار شد که احیای کار شبانه‌ی زنان را بپذیرد تا شاید بهانه برای اخراج زنان کمتر شود. اصل دستمزد برابر میان زن و مرد نیز به خاطر سودآور نبودنش در افکار عمومی زیرسئوال رفته بود. چرا که کارفرماها مجبور بودند هزینه‌های بیشتری بابت حمایت از استخدام زنان بپردازند.

موسسات دولتی نیز اصل دستمزد برابر را اجرا نمی‌کردند. شرایط دشوار اقتصادی، به ویژه بیکاری، ضربه‌ی جدی به تلاش‌های بلشویک‌ها جهت رهایی زنان وارد کرد. بیکاری زنان، وابستگی اقتصادی آنان را به مردان افزایش داد، در نتیجه روند منفی حقوق زنان تقویت شد. حتی موسسات کمونی مانند آشپزخانه‌های عمومی و دیگر خدمات اجتماعی برچیده شدند. در نوامبر ۱۹۲۵، تعداد وعده غذایی که در مسکو، لنینگراد و حومه سرو می‌شد به ۱۳۷۰۰۰ عدد رسید و فقط ۳ درصد کودکان شامل مراقبت‌های عمومی بودند.

امیدهای بلشویک‌ها در مورد رهایی سریع زنان با صخره‌ی سخت دیگری نیز برخورد کرد. اقتصاد توسعه نیافته‌ی روسیه به ویژه در زمینه‌ی کشاورزی مشکلات مضاعفی پدید آورد. هشتاد درصد جمعیت روسیه از دهقانان تشکیل می‌شدند که اسیر روابط فئودالی و نیمه فئودالی بودند. کشاورزی روسیه بر پایه‌ی اقتصاد خانوادگی پدرسالار استوار بود. انقلاب اکتبر با تقسیم زمین، ضربه‌ی سختی به اقتدار زمینداران فئودال بزرگ زد، اما خانواده‌ی پدرسالار با جان سختی به حیات خود ادامه می‌داد. امور مزارع بدون تکیه بر نیروی کار خانوادگی نمی‌چرخید. حتی در مناطق عقب‌مانده‌تر، اشکالی از خانوادگی گسترده، مبنای تولید بود. این امر نه تنها محدودیت بزرگی برای رهایی زنان روسیه به بار آورد بلکه به مسئله‌ی تعیین‌کننده‌ای در مورد چگونگی سامان بخشیدن به جامعه‌ی نوین بدل شد. تا زمانی که زنان جامعه در قید و بندهای خانوادگی پدرسالار قرار داشته باشند، آزادی زن میسر نیست. روشن است که به دلیل وجود دریایی از عقب ماندگی در روسیه، اقدام‌های اولیه و رهایی‌بخش بلشویک‌ها در مورد زنان کمتر شامل حال زنان دهقان شد. گرچه انقلاب ارضی ضربه‌ای اساسی به مجموعه مناسبات فئودالی بود و زنان دهقان نیز از آن سود جستند، اما از بین بردن اقتدار دهقان (موژیک) پدرسالار نیاز به تغییر ساختار اقتصادی و مبارزه‌ی مشخص با اقتدار مردسالارانه در روستا و شهر داشت.

تجربه‌ی اکتبر نشان داد که غلبه بر تضادهایی که مَهر هزاران ساله‌ی تاریخ را بر خود دارند، آسان نیست. حل تضاد میان زن و مرد همچون حل تضاد میان کار فکری و یدی، تضاد میان کارگر و دهقان و شهر و روستا یک شبه امکان‌پذیر نیست. البته بلشویک‌ها در برابر این واقعیت‌ها سر فرود نیاوردند و بیشترین تلاش خود را برای تغییر جهان به کار بردند. آنان در هر مقطع در پی راهکارهای معینی بودند که به هدف نهایی انقلاب نزدیک‌تر شوند. اما این راهکارها نیز مهر محدودیت تاریخی معینی از جمله بی‌تجربگی را بر پیشانی خود داشتند. شوروی نخستین تجربه‌ی طبقه کارگر در برپایی جامعه‌ی سوسیالیستی بود و این امر خود محدودیت بزرگی بود. برای مثال در زمینه‌ی پیشبرد انقلاب ارضی این محدودیت نمایان است. برای نخستین بار در تاریخ، طبقه کارگر با چنین مسئله‌ای در ابعاد بسیار گسترده روبرو شد و برای نخستین بار پرولتاریا به عنوان طبقه‌ای در

قدرت، می‌بایست وظایف به جا مانده از انقلاب‌های بورژوا دمکراتیک را خود به تنهایی و مسئولانه در اختیار گیرد. درست است که سیاست رسمی بلشویک‌ها پیش از انقلاب، ملی کردن زمین بود و پس از انقلاب برای حفظ اتحاد با دهقانان ناچار شدند که زمین را تقسیم کنند. اما مرگ و زندگی انقلاب به این اتحاد وابسته بود. بلشویک‌ها زمین را بر مبنای خانوار بین دهقانان تقسیم کردند. در حالی که تجربه‌های بعدی پرولتاریا نشان داد با تقسیم سرانه‌ی زمین بیشتر می‌توان به اقتدار پدرسالاری ضربه زد و به شکل رادیکال‌تری در جهت رهایی زنان گام برداشت. مدتی بعد کمونیست‌ها در انقلاب چین، با تکیه بر تجربه‌ی شوروی سیاست تقسیم سرانه‌ی زمین (بین مرد و زن دهقان) را اجرا کردند و با این روش به پایه‌های فئودالیسم (و خانواده‌ی فئودالی) در چین که بسیار قوی‌تر از روسیه بود، ضربه زدند.

تجربه سال‌های آغازین انقلاب، پیچیدگی حل مسئله‌ی زنان را از زوایای گوناگون به رخ بلشویک‌ها کشاند. اعلام برابری حقوق زن و مرد گام مهمی برای رهایی زنان محسوب می‌شد اما این برابری حقوقی مشکل نابرابری واقعی که بین زن و مرد وجود داشت را حل نکرد. سلطه‌گر همواره از قدرت و امتیازهای عینی بیشتری برخوردار است و امکان بیشتری برای استفاده از "حقوق برابر" دارد. در جامعه‌ای که زنان هنوز به طور واقعی از موقعیت فرودستی رها نشده‌اند، برابری حقوقی می‌تواند نابرابری موجود را تقویت کند. به قول مارکس در جامعه‌ی سوسیالیستی "حق برابر، در واقع هنوز حق بورژوایی است." و "در مضمون خود، مانند همه‌ی حقوق دیگر، حق به نابرابری است."^{۱۴}

حقوق برابر در مورد تضاد میان زن و مرد در سال‌های آغازین انقلاب اکتبر به شکل برجسته و حادی به شکل "حق نابرابر واقعی" بروز یافت. این مسئله به شکل فشرده‌ای خود را در ارتباط با مسئله‌ی آزادی طلاق نشان داد. مردان بیشترین سود را از حق آزادی طلاق جستند. آنان به راحتی زنان را طلاق می‌دادند و با زنان دیگر ازدواج می‌کردند. یک نمونه‌ی آماری در یکی از نواحی شوروی نشان می‌داد که ۷۰ درصد جدایی‌ها یک طرفه و از جانب مرد اعلام شده و تنها ۷ درصد جدایی‌ها با موافقت طرفین انجام گرفته است. در عمل مردان به موقعیتی دست یافتند که به شکلی نوین و قانونی، چند همسری را به اجرا گذاردند. آنان هر وقت هوس می‌کردند به راحتی همسران خویش را تغییر می‌دادند و مسئولیت حمایت از فرزند را از دوش خود برمی‌داشتند. در روستاها، از آنجا که مردان دهقان نمی‌توانستند کارگر مزدبگیر استخدام کنند، برخی اوقات در فصل بهار ازدواج می‌کردند تا برای درو کردن محصول، نیروی کار کمکی داشته باشند و پس از برداشت محصول، زن را طلاق می‌دادند تا در ماه‌های زمستان مجبور به سیر کردن شکم یک نان‌خور اضافی نباشند.

افزون بر این، بیشتر زنان از درآمد و استقلال اقتصادی برخوردار

نبودند؛ بنابراین حتا قانونی که در مورد برابری زن و مرد در مورد دارایی‌های خانوادگی تصویب شده بود در عمل فایده‌ی چندانی نداشت. شوهران اختیار تمام درآمدشان را داشتند. آنها ارباب بودند و زنانشان به ناچار بر سر دوراهی قرار می‌گرفتند؛ یا باید از شوهر اطاعت می‌کردند و یا بدون ذره‌ای امکانات مالی تنها می‌ماندند.

در همین مقطع زمانی، تعداد بی شماری از محاکم شوروی به شکایت زبانی رسیدگی می‌کرد که پس از باردار شدن، شوهران شان آنها را ترک کرده بودند.^{۱۵}

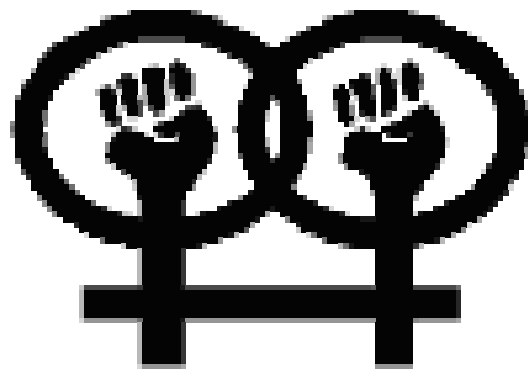
تغییر مدام همسر، توسط مردان به قدری حاد شد که موجب ظهور یک جنبش ارتجاعی در میان زنان شد. آنان در برابر تعطیلی مراکز فحشا، خواست بازگشایی آن مراکز را طرح کردند؛ زیرا به نظر آنها اجرای این طرح "امنیت" بیشتری برای آنها به بار می‌آورد و مدام با ترک شوهران خود روبرو نمی‌شدند. انقلاب اکتبر صحنه‌ی آزمونی بود تا درک شود که بدون اقدام‌های حمایتی ویژه، نمی‌توان علیه فرودستی زنان مبارزه کرد.

در سال ۱۹۲۲، حدود ۹ میلیون کودک بی‌سرپرده در روسیه به سر می‌بردند که بیشتر آنها محصول جنگ داخلی و برخی محصول طلاق‌های بی رویه بودند. در عمل موقعیت اقتصادی - اجتماعی زنان متزلزل شده بود. بر خلاف دوران کمونیسم جنگی که فحشا بسیار محدود شده بود، دوباره رواج یافت. در سال ۱۹۲۱، در پتروگراد و مسکو به ترتیب ۱۷ هزار و ۱۰ هزار تن - فروش وجود داشت. این رقم در سال ۱۹۲۲، در پتروگراد به ۳۲ هزار تن رسید. از آوریل ۱۹۲۴ تا آوریل ۱۹۲۵، حدود ۲۲۲۸ نفر از دست‌اندرکاران مراکز فحشا دستگیر شدند. در چنین اوضاعی در سال ۱۹۲۵، پس از یک بحث عمومی تغییرهایی در قوانین و مقررات سال ۱۹۱۸ در مورد ازدواج و طلاق صورت گرفت. طبق مقررات جدید مردان پس از جدایی متعهد می‌شدند که از خانواده حمایت مالی کنند. همچنین می‌بایست پس از جدایی حق زن را از همه‌ی دارایی‌هایی که طی ازدواج فراهم شده بود، می‌پرداختند. هدف از این مقررات ایجاد مانع برای مردانی بود که به آسانی خانواده‌ی خود را ترک می‌کردند. این تصمیم‌گیری‌ها در عمل در خدمت حمایت و تقویت خانواده قرار داشت، یعنی همان نهادی که از نظر تاریخی بردگی زن با شکل‌گیری آن رقم خورده است. این تجربه، بیان کارکرد متناقض این نهاد در سوسیالیسم است و تأکیدی بر این مسئله که نمی‌توان در مدتی کوتاه خانواده (و همزادش دولت) را از بین برد و پروسه‌ی تضعیف و نابودی آنها یک پروسه‌ی تاریخی جهانی است.

اما تصمیم‌ها و مقررات جدید به تغییر کیفی موقعیت زنان در جامعه منجر نشد. سیاست اقتصادی نوین موسوم به نپ (سرمايه-داری دولتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا) همچنان در سطح شهرها و اقتصاد پراکنده و کوچک و فقیر در سطح روستاها مانعی برای تحکیم آزادی زنان بود. بسیاری از زنان، همچنان ترجیح می‌دادند که بسازند و بسوزند ولی طلاق نگیرند. برای مثال بیان



می‌کردند "چه فایده که دارایی محدود مشترک زن و مرد تقسیم شود. زن که فرزندانش را رها نمی‌کند. در نتیجه هیچ خطری متوجه شوهر نیست. شوهر می‌رود زن دیگری پیدا می‌کند ولی زندگی برای زن دشوارتر و فقیرانه‌تر خواهد شد." ^{۱۶} در واقع آزادی زن به جهش اقتصادی اجتماعی جامعه به سمت سوسیالیسم گره خورده بود. اما پرسش این بود که در این جهش، مسئله‌ی زنان چه جایگاهی داشت و چگونه و با چه شیوه‌ای منافع آنان در نظر گرفته می‌شد. این موضوع در بررسی دوران استالین روشن خواهد شد. اما پیش از ورود به بخش بعدی لازم است به برخی محدودیت‌های تاریخی بلشویک‌ها در دوران آغازین انقلاب اکتبر نیز اشاره کرد.



برخی محدودیت‌های تاریخی

بلشویک‌ها - به طور مشخص لنین - تحت تاثیر الگوی ژاکوبین‌ها در انقلاب بورژوازی فرانسه بودند. آنان مانند ژاکوبین‌ها سعی داشتند با صدور فرمان‌های انقلابی و قاطع، مقاومت ستمگران را در هم شکنند و موقعیت ستمدیدگان را تقویت کنند. همانگونه که در ابتدای نوشتار گفته شد این روش در مورد اعلان برابری حقوق زن و مرد به شکل رادیکالی انجام گرفت. اما تجربه نشان داد که ممکن است بتوان مناسبات کهنه را به سرعت درهم شکست اما جایگزین کردن مناسبات نوین - به طور مشخص مناسبات سوسیالیستی - به آسانی امکان پذیر نیست. این مقوله بیان تفاوت بنیادین میان انقلاب پرولتری با انقلاب بورژوازی است. پیش از آنکه از طریق انقلاب‌های بورژوازی، بورژوازی به قدرت برسد، مناسبات تولیدی سرمایه‌داری درون جامعه‌ی فئودالی رواج یافته بود و به میزان تعیین‌کننده‌ای ریشه دوانده بود. تسخیر قدرت، توسط بورژوازی به معنای کنار زدن پوسته‌ی فئودالی و تکیه بر هسته‌ی مناسبات تولیدی سرمایه‌داری بود که از مدت‌ها پیش بر ساختار اقتصادی اجتماعی جامعه اثر گذاشته بود. درست است که کسب قدرت سیاسی توسط بورژوازی موجب جهشی کیفی در رشد مناسبات تولیدی سرمایه‌داری می‌شد و از نظر تاریخی نیز چنین شد، اما بورژوازی هنگام تسخیر قدرت، مشکل چندان با پایه‌های اقتصادی جامعه نداشت. این مسئله در مورد انقلاب‌های پرولتری به کلی متفاوت است. طبقه کارگر

زمانی که به قدرت دست می‌یابد باید مناسبات اقتصادی اجتماعی سوسیالیستی را پایه‌ریزی کند. در نظام سرمایه‌داری پایه‌های مادی گذر به سوسیالیسم فراهم می‌شود، اما این پایه‌ی مادی که به طور کلی خود را با ظهور یک طبقه‌ی انقلابی نشان می‌دهد، هرگز به معنای ظهور مناسبات تولیدی سوسیالیستی در جامعه‌ی سرمایه‌داری نیست. این امر فقط پس از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر امکان‌پذیر است. بی‌شک، فرمان‌ها و قوانین انقلابی بلشویک‌ها راه را برای رسیدن به این هدف هموار کردند، اما مشکل اصلی حرکت در مسیری بود که از پیش ترسیم نشده بود. مشکل فقط این نبود که آنان تصور می‌کردند که به سرعت به سوسیالیسم (و گاهی کمونیسم) دست می‌یابند. بلکه مشکل این بود که به جز خطوط عام و کلی که مارکس فرموله کرده بود، چندان به قوانین و شرح وظیفه‌ای که تاریخ در دستور کارشان نهاده بود، آگاه نبودند. بلشویک‌ها ناگزیر بودند در حین ساختن قوانین، پدیده‌ای را که می‌خواستند بسازند، کشف و تدوین کنند. قوانین ساختمان سوسیالیسم به ویژه در زمینه‌ی اقتصادی هنوز ناشناخته بود زیرا این پدیده‌ی نوین تا پیش از آن ساخته نشده بود. این امر کاملاً منطبق بر قوانین ماتریالیسم تاریخی و چگونگی پیشرفت شناخت بشر بوده و هست. از این زاویه، گذر از پروسه‌ی آزمون و خطا اجتناب‌ناپذیر بود. اما پاره‌ای درک‌های ابتدایی، محدود و نادرست بر دشواری‌های گذر از این پروسه می‌افزود. بسیاری، سوسیالیسم را ملی کردن قلمداد می‌کردند. حتا لنین نیز سوسیالیسم را مترادف جمع الکتریفیکاسیون و شوراها می‌دانست. مناسبات سوسیالیستی در عرصه‌های عملی و نظری به صنعتی‌شدن سریع تقلیل یافت و حتا پیش شرط کلکتیویزاسیون قرار گرفت. ^{۱۷} این درک‌ها و بحث‌های پیرامون آن، نه تنها بر جهت‌گیری‌های عمومی جامعه اثر می‌گذاشت بلکه در ارتباط با مسئله‌ی زنان و به طور مشخص نهاد خانواده نیز اثر مستقیم داشت. (به جنبه‌های گوناگون تاثیر این درک‌ها بر موقعیت زن در جامعه‌ی شوروی دوران استالین در بخش‌های بعدی بیشتر خواهیم پرداخت).

یکی از جدل‌های مهمی که در دهه‌ی بیست میلادی در شوروی در مورد کودکان جریان داشت، انعکاسی از دیدگاه‌های عمومی و رایج رهبران بلشویک نسبت به سوسیالیسم است. یکی از مباحث آن دوره در مورد رهایی زنان، تعیین رابطه‌ی مادر، فرزند و دولت بود. زیرا که یکی از پایه‌های عینی تولید و بازتولید موقعیت فرودستی زن، مسئولیت دایمی نگهداری و مراقبت از فرزندان است. برخی از بلشویک‌ها در ابتدا تصور می‌کردند راه حل این مسئله ملی کردن کودکان است و باید مادران را مجبور کرد که فرزندان‌شان را به دولت شوروی بدهند.

لوناچارسکی (کمیسر فرهنگ دولت شوروی) اظهار داشت: "شک نیست که عبارت‌های پدر و مادر من و فرزندان ما به تدریج منسوخ خواهد شد و جایش را عبارت‌هایی نظیر افراد مسن، افراد بالغ، بچه‌ها و کودکان خواهند گرفت". نظریه‌های "لوناچارسکی"

^{۱۸} در حمایت از این تز بود که کودکان، دیگر "متعلق به والدین-شان" نبوده، بلکه به "متعلق به دولت" خواهند بود. این ایده به شکلی خفیف‌تر در فرمول‌بندی کولنتای، مبنی بر اینکه "مسئله-ی کودکان، مسئله‌ی دولت است." نیز بیان شد. کولنتای برای تأکید بر وظایف دولت در برابر کودکان، در عمل نقش زنان را زیر سؤال برد. او گفت: "تعهد اجتماعی مادر بودن در درجه‌ی اول تولید فرزندان سالم و شاداب است... تعهد بعدی مادر... شیر دادن کودکان است. فقط پس از انجام این کار است که زن... حق دارد بگوید تعهد اجتماعی خود را در برابر فرزند به انجام رسانده است."^{۱۹}



از عملی نبودن این سیاست - یعنی جداکردن اجباری مادران از فرزندان- که بگذریم، این سیاست بیان نگاه نادرست به مسئله‌ی زنان است. بر پایه‌ی چنین دیدگاهی، زنان فقط شایسته‌ی تولید مثل و شیر دادن هستند و مادران پس از آن هیچ ادعایی در پرورش فرزندان خود نمی‌توانند داشته باشند و این وظیفه، قلمرو متخصصان تعلیم و تربیت محسوب می‌شود. کروپسکایا همسر لنین به مخالفت با چنین نظریه‌هایی برخاست. او با این نظریه که "فرزندان متعلق به پدر و مادر خویش‌اند" یا "فرزندان متعلق به دولت‌اند" مخالفت کرد و گفت از آنجا که دولت تحت کمونیسم زوال خواهد یافت، "فرزندان نه از آن پدر و مادر هستند و نه از آن دولت. آنها از آن خودشان هستند."^{۲۰} در واقع نه دولت، بلکه کل جامعه و تمامی اعضای آن، در برابر کودکان وظیفه دارند. تک تک افراد جامعه، مسئول پرورش جسمی، ذهنی، اخلاقی و ایدئولوژیک آنها هستند.

شیوه‌ی برخورد به مسئله‌ی کودکان جهت‌گیری جامعه به سمت کمونیسم را نیز نشان می‌دهد. آیا کمونیست‌ها می‌خواهند تقسیم کار و ساختار کنونی نقش‌های اجتماعی را حفظ کنند یا اینکه در پی نابود کردن آن هستند؟ اگر دومی است پس چگونه می‌توان فکر کرد که این مهم را از طریق "ملی کردن کودکان" و سپردن کامل تربیت فرزندان به جمعی از متخصصان دولتی انجام داد؟ همانگونه که نگهداری از فرزندان در جامعه‌ی سوسیالیستی قلمرو انحصاری خانواده‌ی منفرد نیست، قلمرو متخصصان دولتی نیز نیست. تفکر "فرزندان متعلق به دولت‌اند" در عمل، جاودانه کردن

تقسیم کار سنتی در جامعه‌ی طبقاتی به اشکال سازمان‌یافته‌تر و تخصصی‌تر است تا تغییر اساسی و بنیادین آنها. برای بسیاری روشن است که خانواده به شکل کنونی بر پایه‌ی بردگی زن و ستم بر فرزند استوار است. اما این ایده که جامعه باید وظایف نگهداری از کودکان و همچنین افراد سالخورده و... را از دوش خانواده‌های منفرد بردارد، با اینکه این وظایف باید بر عهده‌ی دولت قرار گیرد، بیشتر مواقع یکسان فرض می‌شود. از منظر جامعه‌ی کمونیستی نابودی خانواده به معنای تقویت نقش دولت در این زمینه‌ها نیست. مشکل اینجاست که بیشتر کسانی که به درستی رهایی زن را، به زوال نهاد خانواده ربط می‌دهند کنترل دولتی را به عنوان چاره‌ی هر دردی ستایش می‌کنند. در انقلاب اکتبر نیز بیشتر بلشویک‌ها به چنین درکی آغشته بودند. درست است! مسئله‌ی کودکان همانند مسئله‌ی خانواده در اساس مسئله‌ی مربوطه به دولت است، به این معنا که یک رابطه‌ی دیالکتیکی بین نهاد خانواده و نهاد دولت موجود است. این دو نهاد همزاد یکدیگر و نابودی یکی در گرو نابودی دیگری است. تمام مسئله این است که رابطه‌ی دولت پرولتری با نهاد خانواده رابطه‌ی متناقض است. یعنی از یک سو دولت پرولتری به عنوان یک دولت، تا حدودی به حفظ نهاد خانواده محتاج است و از سوی دیگر باید نقش آن را در جامعه مدام محدود کند، زیرا خود دولتی است برای پایان بخشیدن به تمامی دولت‌ها. نقطه قوت اصلی دولت سوسیالیستی در جهت‌گیری خویش برای نابودی نهاد دولت و دیگر نهادهای تابع یا تقویت‌کننده‌ی آن، نهفته است. ایدئولوژی، سیاست، قوانین و اقدام‌های دولت پرولتری در ارتباط با رهایی زنان را فقط با نگاه به چنین جهت‌گیری می‌توان محک زد.

برای مثال، دولت پرولتری ناچار است قوانینی برای چگونگی کارکرد خانواده و نقش آن در جامعه تصویب کند. این امر می‌تواند به تقویت نهاد خانواده و دولت منجر شود، یعنی در تضاد با مهم‌ترین هدف پایه‌های هدف دولت قرار گیرد. اما برای اجتناب از این امر، خصلت قوانین باید به گونه‌ای باشند که بر نابرابری‌های میان زن و مرد فائق آیند. به عبارتی، به ناگزیر باید شامل "مفاد تبعیض آمیز علیه مردان" شود و به حمایت ویژه از زنان بپردازد. زیرا برای مبارزه با نابرابری به قوانین نابرابر نیاز است. قوانین در یک جامعه فقط به این علت وجود دارند که نابرابری‌های اجتماعی موجودند. هر قانونی یا برای حفظ این نابرابری‌هاست (مانند قوانین بورژوازی) و یا برای ریشه‌کن کردن آنها (مانند قوانین سوسیالیستی). اگر برابری واقعی برای همه موجود باشد، استفاده از قوانین، موردی نخواهد داشت. قوانین تنها در برابر کسی یا نهادی، افراد جامعه را محافظت خواهند کرد. برای اینکه جامعه در مورد مناسبات میان زن و مرد به جایی برسد که دیگر نیازی به قانون نباشد باید به ناگزیر مرحله‌ای را طی کند که در آن همچنان قوانینی با تأمین حقوق زنان، به طور مستمر نقش خانواده در حیات ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی

جامعه را تضعیف کند. مسلم است که پروسه‌ی نابودی نهاد خانواده و دولت بسیار پیچیده و طولانی است و تنها در یک روند تاریخی - جهانی حاصل می‌شود. پروسه‌ای که ناچار است به مبارزات طبقاتی گسترده، میان بورژوازی و پرولتاریا در جامعه‌ی سوسیالیستی و در سطح جهانی گره بخورد. اقدام‌هایی که بلشویک‌ها در انقلاب اکتبر و پروسه‌های بعدی آن انجام دادند موجب شد که بر این مسئله‌ی مهم پرتو افکنده شود. در جریان انقلاب اکتبر خطاهای کوچک و بزرگی از بلشویک‌ها سر زد، اما این امر هرگز از مقام، ارزش و جایگاه تاریخی بلشویک‌ها نمی‌کاهد. بلشویک‌ها برای نخستین بار جرات کردند نهاد خانواده را در عرصه‌های نظری و عملی به چالش بکشند. آنان با شجاعت اعلان کردند که از نظر کمونیست‌ها، نهاد خانواده سمبل بردگی زن است و باید لغو شود. هنوز این جرات و شهامت، الهام بخش انسان‌هاست و کمونیست‌ها باید درس‌های بی‌شماری از آن بیاموزند.

دسامبر ۲۰۰۷

Behrang1384@yahoo.com

منابع و توضیحات:

- ۱ - گفتنی است که منبع بیشتر اطلاعات و آمارهایی که در این نوشتار به آنها اشاره شده به فصل‌های ششم و نهم کتاب "مبارزه طبقاتی و آزادی زن" اثر تونی کلیف مربوط است. Tony Cliff - Class Struggle and Women's Liberation این کتاب به زبان انگلیسی و در سایت‌های اینترنتی قابل دسترس است. این اثر اطلاعات ارزنده‌ای در مورد مثنی و عملکرد جنبش بین‌المللی کمونیستی در مورد زنان در بر دارد. البته این کتاب فقط محدود به تجربه‌ی اروپا و آمریکا تا دهه‌ی ۶۰ میلادی است. ناگفته نماند که تونی کلیف به خاطر گرایش‌های اکتونومیستی و درک‌های محدود از رابطه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی با رهایی زنان قادر به ارائه‌ی سنتز درستی از این تجربه‌ها نیست.
- ۲ - "درباره رهایی زنان"، لینن، چاپ مسکو، ۱۹۷۷، انگلیسی، صفحه ۶۵
- ۳ - "قدرت شوهرها و موقعیت زنان"، لینن، مجموعه آثار، انگلیسی، جلد ۴۰، صفحه ۴۰
- ۴ - "فمینیست‌های بلشویک: زندگی الکساندرا کولتسای"، جی. ای. کلمنتس، انتشارات بلومنتان، ۱۹۷۹
- ۵ - اکثریت چپ ایران همچنان بر این باوراند که مسئله‌ی زنان یک مسئله‌ی بورژوا دمکراتیک و رفرمیستی است. در ادامه‌ی این سلسله نوشتار به نقد این دیدگاه خواهیم پرداخت.
- ۶ - در ادامه‌ی این مجموعه شعر "برابری دستمزد میان زن و مرد" در جامعه‌ی سرمایه‌داری و پیچیدگی‌های عملی کردن این شعار در جامعه‌ی سوسیالیستی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. این شعار به طور اساسی ناظر بر موقعیت کار زن است. میان کار زن با رهایی زن تفاوت کیفی وجود دارد. تکیه کردن بر شعار دستمزد برابر، لزوماً به معنای رهایی زنان نیست. این شعار موقعیت زن را در مناسبات تولیدی، به طور مشخص توزیع درآمد، بهبود می‌بخشد و تا حدی در همین رابطه ایده‌های مردسالارانه را زیر سؤال می‌برد. اما رهایی زن - به ویژه در زمینه‌ی مناسبات اجتماعی - جنبه‌های مختلفی را در بر دارد که تنها با دستمزد برابر پاسخ نمی‌گیرد.
- ۷ - "انقلاب ۱۹۱۷"، لینن، مجموعه آثار، جلد ۲۰، کتاب اول، ۱۹۲۹، انگلیسی، صفحه ۱۴۲
- ۸ - "درباره رهایی زنان"، لینن، چاپ مسکو، ۱۹۷۷، انگلیسی، صفحه‌های ۶۵ و ۶۶
- ۹ - "درباره رهایی زنان"، لینن، چاپ مسکو، ۱۹۷۷، انگلیسی، صفحه ۷۲
- ۱۰ - "زوتدل و حزب بلشویک"، سی. ای. هیدن، منتشر شده در مجموعه‌ای به نام تاریخ روسیه ۳ (۲)، ۱۹۷۶، انگلیسی، صفحه ۱۵۶
- ۱۱ - با اشاره به اهمیت نظر لینن، توجه به این نقل قول طولانی ضروری است. بخش‌های مهم این مصاحبه در نشریه‌ی انترناسیونالیستی "جهانی برای فتح" (به انگلیسی و فارسی) شماره‌ی ۲۴ در سال ۱۹۹۸ تجدید چاپ شده است.
- ۱۲ - "چرا تعداد زنان به میزان تعداد مردان در حزب نیستند؟ چرا در اتحادیه‌های صنفی تعداد

زنان کم است. این حقایق، مواردی تفکر برانگیز هستند. انکار ضرورت گروه‌های ویژه برای فعالیت در میان توده‌های زنان، بخشی از رفتار بیش از حد اصولی و رادیکال یاران ما در حزب کارگران کمونیست است. آنها بر این عقیده هستند که در یک اتحادیه‌ی کارگری تنها یک شکل سازمانی باید وجود داشته باشد. من به این مقوله آگاهی دارم، اصول و مبانی توسط بسیاری از متفکران انقلابی طلب می‌شود اما هر زمان که پای عدم درک در میان باشد این اصول، مردم را به اشتباه رهنمون می‌سازد. به طور مثال زمانی که ذهن از چنگ زند به واقعیت‌های بدیهی که باید مورد ملاحظه قرار بگیرد سرباز می‌زند، این نگهبانان اصول ناب چگونه از عهده‌ی نیازهای تاریخی سیاست‌های انقلابی ما بر می‌آیند. ما نمی‌توانیم دیکتاتوری پرولتاریا را بدون داشتن میلیون‌ها زن در کنار خود برقرار کنیم. همبگونه نیز بدون آنها نمی‌توانیم به ساختمان کمونیسم مشغول شویم. ما باید راهی برای دستیابی به آنان پیدا کنیم ما باید مطالعه و تحقیق کنیم تا این راه را بیابیم."

"برای ما کاملاً صحیح است که خواسته‌های زنان را طرح کنیم. این درک، یک برنامه - ی حداقل نیست و یک برنامه‌ی اصلاحی به معنای "سوسیال دمکراتیک" و "انترناسیونال دومی" نیست. این کار دال بر آن نخواهد بود که گویا ما فکر می‌کنیم بورژوازی و دولت آن تا ابد حتماً برای مدتی طولانی پارچا خواهند ماند. این کوششی برای منقل کردن توده‌های زنان با فرم‌ها و منحرف کردن آنان از راه مبارزه‌ی انقلابی نیست. به هیچ عنوان چنین نیست؛ این کار هرگز یک تقلب رفرمیستی نیست. خواسته‌های ما یک رشته نتیجه‌گیری‌های عملی است از نیازهای مبرم زن ضعیف و محروم در سیستم بورژوازی و علیه تحقیرهای زشتی که باید در این سیستم تحمل کند. با طرح اینها ما نشان می‌دهیم که از نیازهای زنان و ستم بر زنان آگاهی؛ از جایگاه ممتاز مردان آگاهی؛ و از همه اینها نفرت داریم. بله نفرت داریم و خواهان نابودی هر گونه ستم و آزاری هستیم که به زن کارگر، به همسر کارگر زن دهقان، به همسر یک شهروند معمولی وارد می‌شود؛ و حتا از زوایای بسیاری به زن طبقات تروتمند نیز وارد می‌شود. حقوق و اقدام‌های اجتماعی که ما از جامعه‌ی بورژوازی می‌خواهیم، گواهی است بر اینکه ما موقعیت و منافع زنان را در نظر می‌گیریم و تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیز به آنها توجه خواهیم کرد. طبیعی است که در نقش رفرمیست - های قیم مایی که اذهان را تخدیر می‌کنند، نخواهد بود. نه! به هرگز. بلکه در نقش انقلابی - هایی که زنان را به شرکت و حضور در بازسازی اقتصاد و رونمای ایدئولوژیکی فرا می‌خوانند."

۱۲ - از نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح شماره ۲۴ - ۱۹۹۸

۱۳ - برای نمونه به سخنرانی لینن تحت عنوان "وظیفه سازمان‌های جوانان" در سومین کنگره‌ی کشوری سازمان کمونیستی جوانان روسیه در ۲ اکتبر ۱۹۲۰، رجوع شود. لینن در پایان آن سخنرانی می‌گوید پس از آنکه الکتروفیکاسیون عملی شده، نسلی که اکنون ۱۵ سال دارد، پس از ۱۰ تا ۲۰ سال آینده در جامعه‌ی کمونیستی زندگی خواهد کرد. (منتخب آثار، لینن، فارسی، صفحه ۷۸۰)

۱۴ - "نقد برنامه گوتا"، مارکس، صفحه ۲۱، ترجمه و گردآوری ا. برزگر، نشر نوید، برلین آلمان فدرال، زمستان ۱۳۷۵

"حق بورژوازی" یکی از مهم‌ترین مباحث مربوط به ساختمان سوسیالیسم است. در مورد اینکه چگونه نابرابری میان زن و مرد، یکی از جلوه‌های بارز "حق بورژوازی" در جامعه‌ی سوسیالیستی است، بیشتر خواهیم پرداخت و به این پرسش نیز پاسخ خواهیم داد که چرا مبارزه برای محدود کردن این حق (به طور مشخص مبارزه با نابرابری میان زن و مرد) یکی از محرک‌های پیشرفت جامعه‌ی سوسیالیستی به سوی کمونیسم است.

۱۵ - "خانواده در روسیه"، اثر ا. ج. گایگر، صفحه ۱۹۱، کتاب "نیمی از آسمان" درباره‌ی رهایی زنان در چین، اثر کلودی بورویل، ترجمه منیر امیری ۱۹۹۹

۱۶ - "تغییر رفتار در روسیه شوروی: خانواده در اتحاد جماهیر شوروی"، ار. شلزینگر، لندن، ۱۹۴۹، انگلیسی ۹۹

۱۷ - به این موضوع در بررسی دوران استالین خواهیم پرداخت. علاقمندان می‌توانند به فصل دوم کتاب "نیمی از آسمان" اثر کلودی بورویل رجوع کنند.

۱۸ - "تغییر رفتار در روسیه شوروی: خانواده در اتحاد جماهیر شوروی"، ار. شلزینگر، لندن، ۱۹۴۹، انگلیسی،

"نیمی از آسمان"، درباره‌ی رهایی زنان در چین، کلودی بورویل، ترجمه منیر امیری ۱۹۹۹، صفحه‌های ۹۸ و ۱۳۴

۲۰ - "نیمی از آسمان"، درباره‌ی رهایی زنان در چین، کلودی بورویل، ترجمه منیر امیری ۱۹۹۹، صفحه ۱۰۰

